

تو را به فرزند خواندگی قبول کرده اند

دومین هفته بعد از کریسمس . خطبه ای از انجیل
قلاطیان 4:4-6



اما وقتی زمان معین فرا رسید، خدا فرزند خود را که
از یک زن و در قید شریعت متولد شده بود، فرستاد تا
آزادی کسانی را که در قید شریعت بودند، فراهم سازد
و تا ما مقام فرزندی را به دست آوریم.

خدا برای اثبات اینکه شما فرزندان او هستید، روح
پسر خود را به قلبهای ما فرستاده است و این روح
فریاد زده می‌گوید: «پدر، ای پدر».

خداوند برای آخرین بار لباسی برای آدم و حوا می بافت
و به آنها هدیه می کند. ولی آنها دیگر نمی توانستند که
خدا را دوباره ببینند. و او برای همیشه ناپدید شده بود.
انها می توانستند ان زخمی که در قلب شان بوجود آمده
بود را حس کنند و همچنین رابطه سرد ایجاد شده در

بین شان را تجربه کنند. آدم چند بار نام خدا را بسیار بلند صدا می زند ولی باز هم فایده ای نداشت چراکه او دیگر از انجا رفته بود.
آدم فقط صدای خودش را که برمی گشت می شنید. در قدیم آدم می توانست در هر زمان با خدا صحبت کند آنها خودشان را در یک
روح می دیدند. این جدایی برای آنها خیلی دردناک و غریبه بود. در یک لحظه آنها در نزدیکی خودشان صدای دلهره اوری را می
شنوند. این صدا یک خرس بود که برای آنها اصلا آشنا نبود. ولی آنها ان خرس را تا به ان روز کاملا مهربان می دیدند ولی در
ان روز دیگر ان خرس به مهربانی گذشته نبود و آدم و حوا در برابر او احساس خطر می کردند و برای همین انها اسم خدا را
صدا زدند ولی بازهم خدا به کمک انها نشتافت. در ان لحظه آدم به چشم های حوا خیره شد و او در چشم های حوا حسی از دلهره
و حراس می دید که تا به ان روز ان را هرگز رویت نکرده بود. اعتماد انها دیگر از بین رفته بود و هر دو به سختی در حال گریه
کردن بودند. انها اولین بچه هایی در جهان بودند که پدر و مادرشان انها را ترک کرده بودند. از ان زمان به بعد ما انسان ها برای
خودمان چیزهایی را بدون خداوند تدارک دیده ایم. ما انسان ها توانستیم در طول تاریخ حیوانات وحشی را رام کنیم. یا حتی ما
امروزه برای جلوگیری از آسیب دیدن توسط انسان هایی که قلبی بسیار بی رحم دارند ، ارگان پلیس را تدارک دیده ایم تا ان بتواند
حداقل محدوده امنی را برای ما ایجاد نماید. و بدین ترتیب ما بتوانیم در صلحی نسبی با همدیگر در یک جا زندگی نماییم. ما الان
اینجا می توانیم بسیار خوش حال باشیم که ما توانسته ایم که بدون خداوند یک جای امنی را برای خودمان فراهم آوریم. حتی
مسیحیانی که الان زندگی می کنند ، می توانند یک یا چند صد سال بدون حضور خداوند در این دنیا به راحتی زندگی نمایند. ولی
از طرفی اگر ما دچار یک بحرانی بشویم و یا در موقعیت یک دعوایی قرار بگیریم و یا اگر خودمان بچه سر راهی بشویم ، همه
اینها به این معنی می باشد که ما در انجا تنها هستیم و هیچ حمایت کننده ای نداریم دقیقاً مثل آدم و حوا.

دو کودک به نام های Tom و Lisa به تازگی خبر جدیدی را دریافت می کنند. انها بزودی دارای یک اسم جدیدی می شوند.
Lisa از این بابت فریاد شادی سر می دهد و Tom هم بلند فریاد می زند که ما صاحب یک پدر می شویم. پدر واقعی این دو

کودک سال ها بود که ناپدید شده بود و حال پدر جدید آنها مسولیت آنها را می پذیرد و بایستی از آنها مراقبت نماید. این دو کودک با این نام های جدید می توانند حس امنیت خوبی داشته باشند و همچنین می توانند یک زندگی بهتر و خوبی را شروع کنند. وقتی که یک کودک به دنیا می آید بایستی از وجود یک پدر و مادری که او را درست بزرگ کنند برخوردار باشد. تا او بتواند در ابتدا جای امنی را در این دنیا بیابد. ولی در همه کشورهای دنیا بدین گونه نمی باشد که یک کودک همه احتیاجاتش فراهم باشد. جاهایی در این دنیا وجود دارند که بچه ها با نارضایتی پدر و مادر به دنیا می آیند و والدین دیگر رقتی برای بزرگ کردن آن بچه ها را ندارند. حتی در اروپا هم دولت و یا ارگان های دیگری بایستی مسولیت های سنگین تربیت و بزرگ کردن بچه ها را برعهده گیرد و یا آنها را به فرزند خواندگی قبول نماید. در فرهنگ های مختلف، پذیرش یک کودک به فرزندخواندگی با فاکتورهای حسی و عاطفی همراه است ولی در آلمان فرایند فرزندخواندگی فقط بر روی یک کاغذ می آید. و مفهوم پیدا می کند.

ما در روزهای کریسمس راجعه یک کودک با هم صحبت نمودیم. این کودک در زمان تولدش شرایط بسیار بدی را تجربه کرده بود. او در آن هنگام در کمپ بی خانه مانان قرار داشت و دیگر در این دنیا به هیچ جایی تعلق نداشت. در اینجا صحبت از بچه ای است که پدر ناتنی او، در زمان تولد بچه، مادر و نوزاد را ترک کرده بود. اگر در آن هنگام اداره کودکان و جوانان از آن ماجرا با خبر می شد، حتما دست به اقداماتی می زد. در روز تولد عیسی جبرئیل برای به سرپرستی گرفتن او، رویایی را تدارک می بیند و قبل از اینکه یوسف از نظر روحی تضعیف بشود و مادر و بچه را ترک کند و آنها را تنها بگذارد به یوسف رویایی را وحی می کند. داستان روز کریسمس به این موضوع بر نمی گردد که عیسی به یک پدرخوانده نیاز داشته باشد. و همچنین این عیسی همانند بچه های انسان نیست که از خدا جدا مانده باشد بلکه او با خدای پدر در نزدیکی کامل قرار داشت و در طول زندگی او در این جهان این امر به وضوح قابل رویت بود. و او دوست ندارد که این نزدیکی خودش به خداوند را فقط به ما نشان دهد بلکه او می خواهد که هر کدام از ما انسان ها نیز این همجواری با خدا را تجربه نماییم. دقیقا همانند آن دورانی که آدم و حوا در نزد خداوند زندگی می کردند. در روز کریسمس ما انسان ها نیاز به این داریم که یک نفر ما را به سرپرستی بگیرد. خداوند میل دارد که ما دقیقا یکی از فرزندهای راستین او بشویم. او نمی خواهد که درهای بهشت زیبا بر روی ما بسته بماند. او نمی خواهد که ان حس سردی که در آن زمان مابین خودش و آدم و حوا بود را ما انسان های امروزی تجربه کنیم. او می خواهد که ما بازم به صورت یک خانواده برای هم باشیم و او با همه حق و حقوق و لطف خودش در کنار ما بایستد. او دوست دارد که بازم با ما صحبت نماید.

اما وقتی زمان معین فرا رسیده، خدا فرزند خود را که از یک زن و در قید شریعت متولد شده بود، فرستاد تا آزادی کسانی را که در قید شریعت بودند، فراهم سازد و تا ما مقام فرزندی را به دست آوریم. خدا برای اثبات اینکه شما فرزندان او هستید، روح پسر خود را به قلبهای ما فرستاده است و این روح فریاد زده می گوید: «پدر، ای پدر». (کتاب غلاطیان 4:4-6)

حال وضعیت Tom و Lisa چه خواهد شد؟ ایا آنها با نام و یک پدر جدید می توانند دوباره به زندگی بازگردند؟ این ماجرا می تواند برای هر کسی به یک صورتی درآید. بعضی از افراد با این امر به خوبی کنار می آیند و بعضی ها هم نه. برای بعضی از کودکان بدین گونه است که آنها دارای پدرانی هستند که آنها هیچ گونه مسولیتی را برعهده نمی گیرند و فقط به عنوان پدر تنی خوانده می شوند. بعضی از پدرها هم برای اینکه صدای گریه بچه شان ادیت شان نکند آنها را در کنار پنجره قرار می دهند. و این رفتارها همچنین در بیشتر موقعیت ها به جاهای باریکی کشیده می شوند بطوری که والدین بعد از چند سال زندگی با کودکان دیگر تحمل آنها را نداشته و آنها را به حال خودشان می گذارند و آنها را به نحوی از خانه بیرون می کنند. و به آنها می گویند که تو دیگر بچه من نیستی و تو دیگر از من ارثی نخواهی داشت. متاسفانه بعضی از والدین این رفتارها را با بچه های خودشان دارند و آنها با این اعمال این را نشان می دهند که دیگر حق و وظیفه ای در قبال بچه هایشان ندارند. این حقیقت را ما می توانیم دقیقا با ان زمانی مقایسه کنیم که آدم و حوا می بایستی از بهشت اخراج می شدند. ولی در حقیقت بدین گونه نمی باشد چراکه خداوند بعد از اخراج آنها یک لباسی برای آنها تهیه می کند و دست امن خود را بر روی آنها برای همیشه نگه داشته بود. او دوست ندارد که نطفه او که در ما قرار دارد برای همیشه از بین برود و دیگر از او ارثی نتوانیم داشته باشیم. بلکه او می خواهد که ما بتوانیم روزی دارای یک خانواده ای بشویم. و همچنین بتوانیم بسوی او برویم و همه باهم جمع بشویم زیرا او برای ما و در کنار ما ایستاده

است. حتی زمانی که ما می دانیم که گناهان زیادی را مرتکب شده ایم و شاید هم آنها ما را از هم جدا نگه دارد. در عهد قدیم قانونی وجود داشت که جلوی بدترین اتفاق ها را می گرفت. ولی این قانون را برای کودکان به حساب نمی آوردند. حتی در جاهایی بصورت اشکار یهودیان ، این قانون را زیر پا می گذاشتند و بر علیه همدیگر استفاده می کردند. و بعضی از افراد دینی تندرو ان زمان اعتقاد داشتند که خدا از طریق عیسی خواهد آمد و فقط کودکان را با خود می برد. این داستان ها را ادم می تواند به سختی باور کند ولی باید این را بگوییم که اینها واقعیت دارند. بیشتر کودکانی که به فرزندخواندگی گرفته می شوند دوست ندارند که در پیش والدین جدیدشان باشند و میل دارند که زیر نظر دولت زندگی کنند.

در نامه غلاطیان که پولس ان را نوشته است می توانیم این سخنان خداوند را درک بکنیم که چقدر دوست دارد تا ما در راه اشتباه قرار نگیریم. او میل ندارد که حقی از او نداشته باشیم و یا یکی از بندگان او نباشیم. ولی این بندگان او هستند که دوست ندارند به نزد او بروند. خدا بنده های خودش را رد نمی کند بلکه این انسان ها هستند که خدا را رد می کنند. پولس همیشه در نامه هایش این را به ما یاد اور می شود که ما اجازه داریم یکی از بندگان خداوند باشیم. کلمه به فرزندخواندگی به معنی این است که ما دوباره به صورت یک خانواده در می آییم. هرچند که ما از یک خون نباشیم. عیسی برادر ما می شود و خداوند از طریق او به ما نزدیک می گردد. در گذشته و طبق قوانین ما بایستی همانند برده ها از خانه پدری بیرون می شدیم و اعمال های زیادی را انجام می دادیم ولی الان با آمدن عیسی او درها را باز کرده است و به ما می گوید: " از الان شما دیگر کاملا به من تعلق دارید و شما می توانید در پیش من حس خانه ابدی تان را داشته باشید"

با تولد عیسی در ان آخور ، خدا به ما این را نشان می دهد که او قصد دارد به ما نزدیک شود. ان کودک یکی از ما انسان ها به حساب می آید . او قصد ندارد که فقط یکی از ما باشد بلکه او دوست دارد که به ما نزدیک تر شود. او می خواهد که در ما زندگی کند و او فقط نمی خواهد که سرپرست ما باشد بلکه او میل دارد که توسط روح القدس با ما در ارتباط باشد. و ما بدین ترتیب می توانیم او را پدر خودمان صدا بزنیم. همان کاری را که دقیقا عیسی انجام داد یعنی خدا در ما و ما در خدا. در اینجا من ابتدا باید این موضوع را برای خودم ترسیم کنم که چطور این امر امکان پذیر می باشد و از این معجزه من می توانم شگفت زده بشوم. جاهایی که من در زندگی ام با مشکلات روبه رو می شوم ، این را می دانم که عیسی در درون من قرار دارد. و این موضوع را ما می توانیم در مراسم نان و شراب به وضوح ببینیم. جایی که عیسی با تمام وجودش در من قرار می گیرد. روح القدس من را در بیرون از کلیسا تنها نمی گذارد و او با من در تمام طول زندگی ام همراه است. او در جاهایی در زندگی ام وجود دارد که من تصور ان هم را نمی توانم داشته باشم. خدا هم اغلب کارهایی از این قبیل را با ما انجام می دهد مثلا وقتی که من وارد خانه ام می شوم و بچه هایم را از هر جای خانه صدا می زنم و آنها به کنار من می آیند و یا اگر گربه من در هنگام ورود من به خانه به من حس خوبی میدهد :

پس تو دیگر برده نیستی؛ بلکه پسری و چون پسر هستی، خدا تو را وارث خود نیز ساخته است. (غلاطیان 4:7)

همه اینها بخاطر این است که خداوند به وسیله عیسی همه ما را به سرپرستی گرفته است و همچنین بوسیله روح القدس که برای ما فرستاده است ، در ما زندگی می کند.

فاجایای زیادی هر روزه در دنیای ما رخ می دهند. انسان ها نیز همیشه رنج می بینند. کودکان زیادی نیز مثل Tom و Lisa به این فکر افتاده اند که داشتن یک خانواده جدید برای شان فرق زیادی نمی تواند داشته باشد و تنها چیز جدیدی که آنها نیاز دارند این است که به سرپرستی عیسی درآیند. و در انتها چیزی رخ نمی دهد جز ان صحبت های پولس که می گوید: شما همه فرزندان خدا هستید و شما اجازه دارید که با او یک خانواده جدیدی را تشکیل دهید. و خداوند پدر شما می باشد و او هرگز شما را رها نخواهد کرد.

آمین